

بررسی تعلق تأدیه به یکی از چند دین مدیون در فقه و حقوق

محمد علی سعیدی^۱

علیرضا امیدیان^۲

حامد نوری^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۱۵

چکیده

یکی از طرق سقوط تعهدات، ایفاء است. در فقه و حقوق مباحث مختلفی در خصوص ایفاء مطرح شده است، ولی مساله ای که به ذهن می رسد این است که اگر مدیون یک دین از دیون متعدد خود را به دائن پرداخت نماید، ولی مشخصا تعیین نکند تأدیه مربوط به کدام دین است، طلب پرداختی بابت کدام دین لحاظ می گردد؟ ماده ۲۸۲ قانون مدنی اجمالا به این سؤال پاسخ داده و اختیار انتساب پرداخت را به مدیون داده است. اما این ماده از این جهت اجمال دارد که اگر مدیون از چنین اختیاری استفاده نکند، تکلیف چیست؟ اجمال ماده مزبور باعث اختلاف نظر حقوق دانان شده است. ماده مذکور از قوانین حقوق فرانسه اقتباس شده و این اختلاف در فقه نیز دیده می شود و هر کدام از فقها نیز دیدگاه متفاوتی در این خصوص دارند. مشهور فقهای امامیه در مساله قائل به اطلاق اختیار انتخاب انتساب مدیون حتی در صورتی که حین ادا تأدیه را انتخاب نکند، هستند و ظاهرا ماده ۲۸۲ قانون مدنی هم بر همین اساس تصویب شده است. به نظر می رسد نمی توان معیار جامعی در این خصوص ارائه نمود و در خصوص هر قضیه باید به امارات و قرائن حاکم توجه کرد. ما در این پژوهش برآنیم تا به بررسی این موضوع در فقه امامیه و حقوق بپردازیم.

واژگان کلیدی: ایفاء، مدیون، انتساب تأدیه، سقوط دین، دائن.

^۱. استادیار گروه حقوق. دانشگاه علوم اسلامی رضوی. مشهد. ایران (saeedi_mah@yahoo.com)

^۲. دانشجوی دکترای حقوق خصوصی. دانشگاه علوم اسلامی رضوی. مشهد. ایران (نویسنده مسئول)

(Alirezaomidian1993@gmail.com)

^۳. دانشجوی دکترای حقوق جزا و جرم شناسی. جامعه المصطفی. قم. ایران (hamed.noori338@gmail.com)

مقدمه

ایفاء یکی از اسباب سقوط تعهد است. حقوقدانان در مورد ماهیت حقوقی ایفاء، اختلاف نظر دارند. عموم حقوقدانان معتقدند وفای به عهد، واقعه حقوقی است (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۱۵ به بعد؛ صفایی، ۱۳۸۹، ص ۳۳۹ و بهرامی احمدی، ۱۳۸۱، ص ۲۱۸)، عده ای نیز وفای به عهد را ماهیتاً عمل حقوقی ولی از نوع ایقاع، می دانند (شهیدی، ۱۳۹۷، ش ۳) و نهایتاً برخی دیگر از حقوقدانان آن را عمل حقوقی دانسته اند، ولی دقیقاً مشخص نکرده اند منظور از عمل حقوقی عقد یا ایقاع است (امامی، ۱۳۷۲، ص ۳۱۶) با این وجود، به نظر می رسد نظریه «واقعه حقوقی بودن ایفاء» بین حقوقدانان بیشتر طرفدار دارد؛ زیرا ذاتاً مرحله ایفای دین، موضوعیت ندارد بلکه طریقت دارد و مقصود این است که موضوع تعهد، در اختیار متعهدله قرار گیرد. با تطبیق این موضوع در عمل نیز مشخص می گردد که به عنوان مثال اگر بایع بعد از بیع، مجنون شود و با وجود آن موضوع معامله را تسلیم مشتری نموده باشد، یا شخص ثالثی بدون اذن و اطلاع مدیون آن را بپردازد، وفای به عهد و در نتیجه سقوط تعهد انجام می شود. همچنین، در تهاتر قهری، که می توان آن را به دو پرداخت تحلیل نمود نیز رضای مدیون هیچ نقشی در آن ندارد (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۱۹)؛ بنابراین وفای به عهد و ایفای دین را نمی توان عمل حقوقی دانست و برای اعتبار آن شرایط عمومی صحت معامله را لازم الرعایه دانست؛ با این وجود، در همین فرض ممکن است در صورتی که مدیون به دیگری به اسباب مختلفی بدهکار است، این شبهه پیش آید که ایفاء عمل حقوقی است؛ زیرا مدیون به هنگام ایفاء اختیار انتساب پرداخت به یکی از چند دین را دارد. در این فرض نیز به نظر می رسد ایفاء عمل حقوقی نمی باشد؛ زیرا اگر مدیون به هنگام ایفاء دین، نیز مشخص نکند، موضوع پرداختی را بابت کدام دین مد نظر دارد، ایفاء بی اعتبار نمی شود بلکه همه حقوقدانان بالاتفاق قائل به معتبر بودن چنین ایفائی می باشند، که در اینجا پرداخت را نهایتاً، بابت سقوط یکی از دیون ایفاء کننده منظور می نمایند. توضیح بیشتر اینکه ممکن است شخصی به یک نفر، دیون متعدد داشته باشد، چنانچه دیون، همجنس باشند و مدیون در مقام ایفاء، مالی را که کمتر از مجموع آن دیون است، به متعهدله پرداخت نماید، تعیین اینکه پرداخت به عمل آمده بابت کدام دین بوده است، مساله مهم در شناخت دین ساقط شده به شمار می آید؛ به عنوان مثال، فردی از شرکتی کالایی را به نسیه می خرد و به علاوه، بابت وامی که از آن شرکت دریافت نموده نیز مدیون است. حال اگر مدیون مبلغی پول به آن شرکت پرداخت نماید که در عین حال هم معادل ثمن کالای خریداری شده باشد و هم معادل یکی از اقساط وام مزبور، انتساب تأدیه به یکی از دو دین مورد اشاره تعیین خواهد کرد که کدام دین ساقط شده و از بین رفته است. در این فرض، بر سر اینکه پرداخت بابت کدام دین بوده، ممکن است میان متعهد و متعهدله اختلاف ایجاد شود. ممکن است در نگاه اول این مساله مهم جلوه نکند و ثمره ای برای آن به ذهن نیاید، ولی اگر متعهدله علیه متعهد اقامه دعوا کرده باشد و الزام او را از دادگاه به ایفای یکی از چند دین درخواست نموده باشد، انتساب پرداخت قبلی به دیون، در این حالت، اهمیت زیادی دارد؛ زیرا اگر از قبل مشخص نباشد، پرداخت بابت کدام دین بوده است و متعهد به هنگام دفاع، اختیار انتساب داشته باشد یا انتساب قبلی خود را اثبات نماید، می تواند دعوای متعهدله را با بطلان مواجه کند؛ زیرا به عنوان دفاع، بیان می کند که پرداخت قبلی،

بابت دین مورد مطالبه بوده است و در اینجا طلبکار مجبور می شود برای مطالبه سایر دیون، اقامه دعوا کند. مثال دیگر اینکه اگر زوج مبلغی را به زوجه پرداخت کرده باشد و زوجه بابت مبلغی که به عنوان قرض به او داده است، بر علیه او اقامه دعوا نماید و زوج در مقام دفاع بیان نماید مبلغ پرداخت شده، به عنوان مهریه محاسبه شود، پذیرش اینکه قول کدام یک از طرفین، در انتساب پرداخت مقدم است، در تصمیم گیری قاضی ادگانه، مؤثر است.

با توضیحات مذکور، اختیار تعلق پرداخت به یکی از چند دین، از سه صورت خارج نیست: الف- یا این اختیار انتخاب با متعهد است ب- یا این اختیار انتخاب با متعهدله است ج- یا این اختیار انتخاب به حکم قانون گذار می باشد. ماده ۲۸۲ قانون مدنی در این خصوص مقرر داشته: «اگر کسی به یک نفر دیون متعدد داشته باشد، تشخیص اینکه تأدیه از بابت کدام دین است، با مدیون است». که این ماده از ماده ۱۲۵۳ قانون مدنی فرانسه اقتباس شده است که در ماده مذکور مقرر شده: «مدیون دیون متعدد، زمانی که ایفای دین می نماید، حق دارد تعیین کند کدام دین را ایفاء می نماید». نکته ای که تذکر به آن ضروری به نظر می رسد این است که «انتساب پرداخت»، مساله ای غیر از «اثبات پرداخت» است. علی رغم اختلاف اما این دو عنوان با هم مرتبط نیز هستند؛ زیرا به طور طبیعی، بعد از پذیرش انتساب پرداخت به یکی از چند دین، ایفای آن دین نیز به صورت طبیعی و اتوماتیک وار اثبات شده تلقی می گردد. انتساب پرداخت، مستلزم اقرار ضمنی مدیون، به ایفای یکی از دیون است و بعد از تحقق انتساب، ایفای دینی که پرداخت به آن نسبت داده می شود، بلامنازع و ساقط می شود.

علی رغم اینکه ظاهر ماده ۲۸۲ قانون مدنی مشخص نموده، که مطلقاً اختیار انتساب با مدیون است، اما شبهات و سوالات دیگری در این زمینه نیز مطرح می شود که پاسخ گویی به آن نیاز تحلیل عمیق مساله در فقه و حقوق دارد؛ از جمله اینکه اولاً شرایط دیونی که مدیون اختیار تعلق پرداخت به یکی از آنها را دارد چیست؟ ثانياً اگر مدیون به هنگام ایفاء دین تعیین نکند که پرداخت را بابت کدام دین منظور نموده، آیا متعاقباً نیز اختیار انتخاب انتساب دین را دارد یا خیر؟ برای پاسخ به سوالات مذکور در فقه امامیه و حقوق در دو قسمت به بررسی موضوع می پردازیم.

۱. شرایط دیون پرداخت کننده

بحث تعلق پرداخت در فرضی مطرح می شود که مدیون، چند دین را در برابر یک شخص واحد، بر ذمه داشته باشد و مالی را که همجنس با آن دیون است، پرداخت کند. در تمامی مواردی که مدیون در مقابل طلبکار دیون متعدد دارد، ضرورتاً مساله انتساب پرداخت مطرح نمی شود بلکه این مساله در صورتی مطرح می شود که شرایط ذیل وجود داشته باشد.

۱-۱. هم جنس بودن دیون

دیون مدیون باید از نظر جنس و وصف همانند باشند؛ بنابراین اگر موضوع دیون مورد نظر مختلف و متفاوت باشد و مدیون به منظور ایفاء تعهد، مالی را به دائن بپردازد، پرداخت دین بابت دینی منظور خواهد بود که با مال ایفاء

شده مماثلت داشته باشد. بنابراین در این صورت، مشکل انتساب پرداخت به وجود نمی آید؛ به عنوان مثال اگر مدیون در برابر دائن واحد، از یک طرف، یک تن برنج بدهکار است و از طرف دیگر، مبلغ دو میلیون تومان به وی بدهکار است؛ چنانچه مبلغ دو میلیون به دائن پرداخت کند، نمی تواند مبلغ پرداخت شده را بابت دینی که موضوع آن تسلیم یک تن برنج است، محاسبه نماید. از طرفی گاهی ممکن است دو دین هم جنس باشند، ولی از نظر وصف با یکدیگر متفاوت باشند؛ به عنوان مثال اگر مدیون از یک طرف، یک تن برنج ایرانی بدهکار است و از طرف دیگر، به همان دائن یک تن برنج هندی نیز بدهکار باشد، چنانچه در مقام ایفای تعهد یک تن برنج هندی به دائن بدهد، نمی توان برنج تسلیم شده را بابت دینی که موضوع آن برنج ایرانی است، منظور نمود؛ زیرا برنج تسلیم شده با دینی که موضوع آن برنج هندی است، هم جنس و هم وصف می باشد.

با این وجود سؤالی که در اینجا مطرح می شود، این است که اگر مدیون در مقام ادای دین، مالی به دائن تسلیم نماید که با بعضی از دیون او از حیث ماهیت یا کمیت یکسان نباشد، یا مغایر با ماهیت همه دیون او باشد و دائن آن مال را قبول کند، تسلیم مورد اشاره چه آثاری حقوقی در روابط طرفین ایجاد می کند؟ سؤال مزبور در دو فرض قابل بررسی است:

نخست، اگر موضوع پرداخت، هم جنس و هم وصف با همه دیون مدیون نباشد، یعنی با یکی از آن دیون همسان، ولی با دیگر دیون مغایر باشد، ظاهر این است که مدیون مال را بابت دینی که با آن یکی است، پرداخت نموده است. با این وجود اگر ثابت شود مدیون مال را بابت دینی غیرهمسان منظور نموده و دائن نیز با آن موافقت نموده است، پرداخت مزبور باعث سقوط دین غیر همسان می شود و بر اساس اصل حاکمیت اراده طرفین، چنین توافقی نافذ و معتبر است. اما در همه موارد نباید اخذ مال توسط دائن را ضرورتاً قرینه بر پذیرش ایفاء آن برای دین غیر هم جنس قرار داد؛ زیرا این امر خلاف اصل و ظاهر است و اراده دائن را نمی توان بر خلاف ظاهر حمل کرد؛ مگر اینکه دلیلی بر خلاف آن موجود باشد که در این فرض می توان گفت آنچه مدیون پرداخته، از ملکیت او خارج نشده است، لذا مشمول حکم مقرر در ماده ۳۰۱ قانون مدنی است. در این ماده مقرر شده: «کسی که عمد یا اشتباهاً چیزی را که مستحق نبوده است دریافت کند، ملزم است آن را به مالک تسلیم کند»؛ زیرا در این مورد، مشخص است که تسلیم مال، ایفای ساده نیست تا به عنوان یک ایفاء، متکی به اراده پرداخت کننده باشد و در نتیجه ایفاء را محقق بدانیم، بلکه به لحاظ اختلاف مال پرداخت شده با دین مورد اراده مدیون، برای برائت ذمه مدیون، انعقاد عقدی نسبت به سقوط دین مورد نظر به سبب مال پرداخت شده، لازم است. (شهیدی، ۱۳۷۷، صص ۷۶-۷۵)

دوم، در صورتی که موضوع پرداخت با جنس یا وصف هیچ یک از دیون متعدد یکسان نباشد و توافق صریح یا ضمنی برای اسقاط دین مشخصی محرز شود، بدون شک توافق حاصل شده بر اساس اصل حاکمیت اراده معتبر و نافذ است و مال ایفاء شده باعث سقوط دین غیر همسان مورد نظر خواهد شد؛ اما اگر چنین توافقی چه به صورت صریح و چه به صورت ضمنی احراز نشود، این سؤال مطرح می شود که آیا تسلیم مال مزبور از سوی دائن، تأثیری بر سقوط دین

یا دیون مدیون دارد یا خیر؟ برخی از حقوقدانان معتقدند در این فرض شکی نیست که موضوع پرداخت داخل در ملکیت بستانکار می شود و ارزش آن به نسبت تساوی بین همه دیون او توزیع می شود؛ زیرا فرض این است که بستانکار علی رغم مغایرت موضوع پرداخت با جنس دیون مدیون آن را پذیرفته است که این وضعیت نشان دهنده اراده طرفین نسبت به تشکیل عقدی است که موضوع آن برای مثال، یک تن گندم در برابر سقوط یک میلیون ریال از دو دین ریالی به نسبت تساوی است. (همان، ص ۷۵) اما در این خصوص، به نظر می رسد اگر وجود چنین قرارداد و توافقی چه به صورت صریح یا چه به صورت ضمنی احراز نشود، پرداخت مورد نظر را باید مشمول قاعده مذکور در ماده ۳۰۱ قانون مدنی دانست که به آن اشاره کردیم.

۱-۲. برابر بودن دیون

در صورتی که مبلغ دو دین نابرابر باشد و مدیون وجهی را معادل دین کمتر بپردازد، نمی تواند بدون رضایت دائن آن را برای اسقاط دین بیشتر مد نظر نماید؛ زیرا مطابق قاعده مذکور در ماده ۲۷۷ قانون مدنی طلبکار را نمی توان به قبول بخشی از طلب خود مجبور نمود؛ به عنوان مثال، اگر مدیون به اسباب مختلف دو دین، به مبالغ یک میلیون و دو میلیون تومان به دائن بدهکار باشد، چنانچه به هنگام ايفاء مبلغ یک میلیون تومان به دائن بپردازد، نمی تواند بدون رضایت دائن، مبلغ ايفاء شده را بابت سقوط نصف دین دو میلیون تومانی محاسبه نماید. (عدل، ۱۳۷۳، ش ۳۲۱؛ کاتوزیان، ۱۳۷۸، صص ۹۷-۹۸)

۳-۱. یکی بودن مدت پرداخت دیون

اگر مبلغ دو دین برابر باشد و البته یکی مؤجل و مدت دار و دیگری حال باشد، چنانچه مدیون وجهی که معادل یکی از دو دین است، به دائن بپردازد، در صورتی می تواند پرداخت را بابت دین مدت دار حساب کند که تعیین اجل به سود او باشد و از آن صرف نظر کند. اما اگر شرط اجل به سود طلبکار یا هر دو طرف باشد، این شرط برای بدهکار الزام آور است و او نمی تواند به وسیله پرداخت از این التزام کناره گیری کند و به نفع خود از آن بهره مند شود (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۶۷) در مورد حق تعیین دین موضوع تأدیبه، تفاوتی بین اینکه دیون متعدد حال یا مؤجل یا برخی حال و برخی مؤجل باشد، وجود ندارد؛ به عنوان مثال، اگر کسی یک میلیون تومان به طور حال و یک میلیون تومان دیگر به طور مؤجل در برابر دادن وثیقه مدیون باشد، می تواند یک میلیون تومان پرداخت شده را بابت دین دارای وثیقه منظور نماید و وثیقه خود را آزاد نماید، هرچند که دین مزبور مؤجل و دین دیگر که بدون وثیقه است، حال باشد، (عدل، ۱۳۶۲، ص ۱۷۵) مگر اینکه شرط مدت در دین مؤجل به نفع طلبکار باشد که در این صورت بدون موافقت وی، قبل از انقضای مدت، دین مزبور را نمی توان ساقط نمود و وثیقه آزاد نمی شود. مانند اینکه در برابر دین مؤجل، مدیون ملک خود را به رهن گذاشته باشد و ضمن عقد شرط شده باشد که مدیون فقط پس از انقضای مدت عقد رهن را منحل کند. (شهیدی، ۱۳۷۷، ص ۲۷) در اینجا ذکر این نکته لازم است که ماده ۳۴ مکرر الحاقی ۲۶/۵/۱۳۲۰ به قانون ثبت اسناد مصوب ۱۳۱۰/۱۲/۲۶ رهن مکرر را پذیرفته بود به ترتیبی که در معاملات رهنی یا با حق استرداد نسبت به اموال غیر

منقول که به ثبت رسیده و یا مدت آن گذشته باشد، معامله کننده می توانست با قید حق طلبکار مقدم، مورد معامله را برای وام های دیگر وثیقه قرار دهد، ولی در اصلاحاتی که به موجب قانون اصلاح قانون ثبت اسناد و املاک مصوب ۲۶/۱۲/۱۳۱۰ و قانون اشتباهات ثبتی و اسناد معارض مصوب ۱۳۳۳ تصویبی در تاریخ ۱۸/۱۰/۱۳۵۰ در ماده ۳۴ مکرر پیش گفته به عمل آمد، رهن مکرر حذف شد.

در زمان حکومت ماده ۳۴ مکرر الحاقی به قانون ثبت اسناد و املاک، با لحاظ ماده ۷۸۳ قانون مدنی که مقرر می دارد: «اگر رهن مقداری از دین را ادا کند، حق ندارد مقداری از رهن را مطالبه نماید و مرتهن می تواند تمام آن را تا تأدیه کامل دین نگه دارد، مگر اینکه بین رهن و مرتهن ترتیب دیگری مقرر شده باشد». از این ماده استنباط می شود که رهن مطلق مورد نظر قانونگذار بوده است و هر جزئی از اجزاء مال مرهون در مقابل تمامی دین قرار می گیرد، لذا با فرض به قوت باقی بودن ماده ۳۴ مکرر الحاقی ۲۹/۵/۱۳۲۰ به قانون ثبت اسناد و املاک در مورد تأسیس رهن مکرر، در رهن دوم نیز همان اجزاء عین مرهونه که در مقابل تمامی دین اول وثیقه بوده، در مقابل تمامی دین دوم نیز وثیقه قرار داده می شد. نتیجه اینکه آن دو دین نسبت به مال مرهون در یک ردیف قرار می گیرند و به منزله آن است که رهن دوم نزد شخص ثالث به رهن و وثیقه قرار داده شده است و مالا رهن اول در مقام استیفاء طلب مقدم بر رهن دوم است؛ بنابراین مدیون نمی تواند به استناد ماده ۲۸۲ قانون مدنی، پرداختی از بابت بدهی را از بابت بدهی دوم که برای مثال، سود آن بیشتر از بدهی اول است، تشخیص و تعیین نماید که قاعده منسوخ فوق استثناء بر قاعده پیش بینی شده در ماده ۲۸۲ قانون مدنی بوده است. (افتخاری، ۱۳۸۲، ص ۳۰۸)

۴-۱. اتحاد دیون در الزام آور بودن پرداخت

اگر یکی از دو دین در جزو دیون طبیعی باشد، یعنی برای طلبکار قانون حق مطالبه آن دین وجود نداشته باشد (ماده ۲۹۹ قانون مدنی)، طبیعتاً می توان گفت قصد بدهکار از پرداخت مال به دائن اسقاط دین طبیعی نبوده است، لذا از الزام آور نبودن دین طبیعی می توان فهمید بدهکار قصد ایفاء دین ملزم را داشته است، نه دین غیر ملزم؛ مگر اینکه خلاف آن ثابت شود.

۲. بررسی زمان اختیار انتساب

در ماده ۲۸۲ قانون مدنی بیان شده است: «اگر کسی به یک نفر دیون متعدد داشته باشد، تشخیص اینکه تأدیه بابت کدام دین است، با مدیون می باشد». ظاهراً در این ماده، اختیار انتساب پرداخت به مدیون داده شده است. در فرضی که به هنگام ایفاء، مدیون اظهار می نماید که کدام دین را می پردازد، مساله مشخص است و اختلافی نیست، اما اگر مدیون به هنگام ایفاء، پرداخت را به یکی از دیون خود منتسب نکند، آیا وی می تواند بعداً پرداخت را به یکی از دیون، منتسب کند؟ به عبارت دیگر آیا ماده ۲۸۲ قانون مدنی اطلاق دارد و هر دو فرض را شامل می شود یا خیر باید اختیار انتساب را محدود به زمان تأدیه نمود؟ در ماده ۲۸۲ قانون مدنی پاسخ روشنی به این سؤال داده نشده است، اما در قانون

مدنی فرانسه که منبع و ریشه تصویب ماده ۲۸۲ قانون مدنی ایران است، با شرح بیشتر به این مساله پرداخته شده است. در نظام حقوقی فرانسه به ترتیب به عنوان قاعده نخست اختیار انتساب با مدیون است، در صورت عدم استفاده از این اختیار از سوی مدیون، اختیار انتساب با دائن است و در صورتی که دائن نیز از این اختیار انتساب استفاده نکند، نوبت به انتساب قانونی می رسد (savaux et Aubert, Flour, ۲۰۰۹, p. ۱۱۱). طبق ماده ۱۲۳۵ قانون مدنی فرانسه، مدیون به هنگام ایفای تعهد می تواند پرداخت را به یکی از دیون منتسب نماید. در این صورت باید اراده خود را برای انتخاب دینی که قصد ایفای آن را نموده، ابراز کند. رویه قضایی فرانسه حتی ابراز اراده ضمنی را در این خصوص معتبر دانسته است (Civ. RTD. ۱۹۹۳, Civ. ۱۹۹۴. ۱۵۰۸, er I ۶ oct). البته اختیار مدیون در این خصوص مطلق نیست؛ مگر اینکه موافقت بستانکار را برای اختیار مطلق انتخاب دین، جلب نموده باشد.

در حقوق ایران چون گرفتن خسارت تأخیر تأدیه به شیوه ای که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در مقررات قانون پیشین آئین دادرسی مدنی با نرخ ۱۲ درصد در سال پیش بینی شده بود وجود ندارد، لذا نه در مقررات قانونی و نه در نظریات ابرازی به این فرض اشاره نشده است بعضی از حقوقدانان به هنگامی که مقررات پیشین راجع به خسارت تأخیر تأدیه نسخ نشده بود، به این موضوع به شیوه مقرر در حقوق فرانسه پرداخته اند. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۹، ص ۲۶۰) لازم به ذکر است خسارتی که در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی فعلی به دلیل کاهش ارزش پول به طلبکار تعلق می گیرد، قابل مقایسه با خسارت تأخیر تأدیه نبوده و لذا فرض مساله در مواردی که مدیون به دلیل تأخیر در ادای دین ملزم به پرداخت خسارت ناشی از کاهش ارزش پول می شود، نمی گردد؛ زیرا در این حالت مدیون به حکم دادگاه محکوم به پرداخت همان دین اما به نرخ روز می شود و در این حکم تعهد مدیون به اصل و سود تقسیم نمی شود.

۲-۱. زمان اختیار انتساب در بیان فقهای امامیه

مساله تعلق و انتساب تأدیه، در فقه امامیه و در باب عقد رهن، مورد توجه عده ای از فقها قرار گرفته است. تحت این مساله که در عقد رهن ممکن است این سؤال پیش آید که اگر مدیون به چند سبب، به شخص دیگری بدهکار باشد و در عین حال، یکی از دیون او دارای وثیقه (رهن) باشد، اختیار تعلق پرداخت با مدیون است یا با دائن؟ در این خصوص مرحوم محقق حلی در «شرایع الاسلام» چنین بیان داشته است: «اگر دو دین در برابر شخص واحد بر ذمه مدیون باشد و یکی از آن دو دارای وثیقه باشد و مدیون مالی را به دائن بپردازد و اختلاف پیش آید که موضوع پرداخت برای کدام یک از دو دین باید منظور گردد، باید قول پرداخت کننده را مقدم دانست؛ زیرا او بر نیت خود بصیر تر است و بهتر می داند که قصد ایفاء کدام یک را داشته است».^۴

نکته قابل توجه در تعلیل مرحوم محقق حلی این است که در نزد ایشان بدیهی فرض شده که مدیون به هنگام ایفاء دین، اختیار انتساب دارد؛ اما اگر بعد از پرداخت در انتساب پرداخت اختلافی به وجود آید، باید قول پرداخت

۴. «لو كان دينان، احدهما برهن، فدفع اليه مالا واختلفا، فالقول قول الدافع، لانه ابصر بنيته».

کننده را مقدم دانست؛ زیرا ملاک، قصد پرداخت کننده است و او بر نیت خود آگاه تر است که موضوع ادا شده را جهت کدام دین پرداخت نموده است.

مرحوم شهید اول نیز در این خصوص مقرر داشته: «اگر دیون متعدد همه دارای وثیقه باشند و یا اینکه بعضی دارای وثیقه و بعضی دیگر بدون وثیقه باشند، در هر دو حالت قول مدیون مقدم است؛ با این شرط که باید بر صحت ادعای خویش سوگند یاد نماید».^۵ شهید ثانی در تعلیل فرمایش مرحوم شهید اول گفته اند که معیار همان قصد پرداخت کننده است و داین نیز بر نفس خود بصیر است؛ از این رو، قول او مقدم است. (شهید ثانی، بی تا، صص ۹۶-۹۵)

در بین فقها، صاحب جواهر با تفصیل بیشتری موضوع را بررسی کرده است. ایشان ضمن آنکه قول محقق حلی را نقل می کند، در پایان این قول را بدون خلاف و اشکال می داند. (صاحب جواهر، ۱۳۸۸، ص ۲۷۶) بنابراین، می توان گفت از نظر مشهور فقهاء، مدیون به هنگام ایفاء اختیار انتساب پرداخت را دارد و اگر به هنگام ایفاء مدیون تعیین نکرده باشد که موضوع پرداخت را بابت سقوط کدام دین مد نظر دارد و در انتساب پرداخت بعدا اختلاف حادث شود، باید قول مدیون را بر قول دائن مقدم شمرد و طبق بیان فقها علت این تقدم نیز آن است که اولاً، اختیار انتساب پرداخت با مدیون است و ثانیاً، مدیون بر قصد و نفس خود آگاه تر است؛ اذا اگر علت تقدم قول مدیون دلایل مزبور باشد، باید در فرضی که دیون مدیون هر دو بدون وثیقه اند نیز، قول مدیون بر قول دائن مقدم باشد؛ زیرا مدیون بر نیت خود بصیر تر است. (لأنه ابصر بنیته)

مساله مهمی که در این خصوص قابل توجه است و فقهای عظام نیز به آن پرداخته اند، این است که اگر مدیون اعتراف کند که به هنگام پرداخت، نیت نکرده است که دین خاصی را ایفاء کند، باید موضوع پرداخت را بابت سقوط کدام دین منظور نمود. مرحوم صاحب جواهر در این حالت سه احتمال را بررسی کرده اند؛ این سه احتمال عبارت اند از: «توزیع»؛ «بقاء تخیر» و «قرعه». نظریه توزیع، نظریه ای است که اولین بار توسط محقق کرکی در «جامع المقاصد» بیان شده است. محقق کرکی در تعلیل این نظریه بیان داشته اند: «در چنین پرداختی قبض و اقباض معتبری صورت گرفته است. به علاوه نمی توان انتساب پرداخت را به یکی از دیون مرجح دانست؛ زیرا در این صورت ترجیح بلا مرجح خواهد بود». بر این اساس، موضوع پرداختی باید بین دیون توزیع گردد. اما صاحب جواهر این قول را ضعیف می داند و در رد آن چنین بیان نموده اند: «فعلی که مشترک میان چند امر باشد، نمی تواند بدون تعیین و تصریح باشد، بلکه باید بگویم توزیع نیاز به تصریح و تعیین دارد و اگر در چنین فرضی قائل به توزیع شویم، بدون ترجیح، توزیع را مرجح دانسته ایم». ایشان در ادامه نظریه قرعه را هم ضعیف می داند و در جهت قوی بودن نظریه تخیر چنین استدلال می کند: «در صورتی که در خروج موضوع پرداختی از ملکیت مدیون، تردید حاصل شود، اصل بر بقاء آن مال در ملکیت وی است و از سوی دیگر، اگر در بریء شدن ذمه مدیون نسبت به یکی از دیون و یا بخشی از هریک از دیون، تردید حاصل

^۵. «لو ادی دینا وعین به رهنا، فداک وان اطلق، فتخالفا فی القصد، حلف الدافع وكذا لو كان علیه دین خال فادعی الدفع عن

المرهون به»

شود نیز اصل بر بقاء آن دین است؛ لذا مدیون در حال حاضر مطابق قاعده اختیار آن را دارد که موضوع پرداختی را بابت اسقاط یکی از دیون منظور نماید. ایشان در پاسخ به این سؤال که اگر متعاقبا انتساب پرداخت صورت گیرد، دین از چه زمانی ساقط می شود، می گوید: «می توان پرداخت را کاشف از آن دانست که دین از هنگام پرداخت ساقط شده است؛ یا اینکه می توان گفت مدیون موضوع پرداختی را به ملکیت دائن وارد می کند و به صورت ضمنی این حق را برای خود قائل شده است که بعدا موضوع پرداخت را به یکی از دیون منتسب نماید». (صاحب جواهر، ۱۳۸۸، صص ۲۷۶-۲۷۵) بنابراین با توجه به فرمایشات مرحوم صاحب جواهر، مدیون به هنگام پرداخت، اختیار انتساب موضوع پرداختی را به یکی از دیون دارد. اگر به هنگام پرداخت مدیون تعیین نکرده باشد که موضوع پرداختی را به کدام یک از دیون منتسب می نماید، متعاقبا اختیار دارد آن را به یکی از دیون منتسب نماید و اگر مدیون حتی اعتراف نماید که به هنگام پرداخت نیت نکرده است که موضوع پرداختی را بابت سقوط کدام دین منظور نماید، متعاقبا اختیار دارد آن را به یکی از دیون منتسب نماید. به نظر می رسد در تمامی این موارد با وثیقه بودن یا بدون وثیقه بودن دیون تأثیری در اختیار انتساب نداشته باشد و مباحث مطرح شده در بیان فقها در بحث رهن را می توان به بقیه مباحث نیز تسری داد.

در اینجا ذکر این نکته لازم است که تعلیل مرحوم محقق حلی بر قبول قول مدیون که «لانه ابصر بنیته» اشاره به یک قاعده فقهی دارد که عبارت است از قاعده «یقبل قول کل مورد لا یعلم الأمن قبله»؛ یعنی هر موردی که موضوع به گونه ایست که جز خود شخص راه دسترسی به او نیست، قول او قبول می شود و حتی سوگند هم در این مورد لازم نیست.

این قاعده در فقه در موارد زیادی مورد استناد قرار گرفته است. مثلا چنانچه در هنگام طلاق، زوجه ادعا کند که او حامله است، با توجه به اینکه در زمان های قدیم اقدامات پزشکی میسر نبود و راهی برای اثبات ادعای وی جز از طریق خود زوجه وجود نداشت، به موجب این قاعده قول زوجه مسموع بود. البته برای اجرای این قاعده شرایطی وجود دارد؛ اینکه اولاً: ماهیت دعوا باید از مواردی باشد که بر دیگران پوشیده است. مرحوم محقق بحرانی در این باره می گوید: «هر آن چیزی که بین بنده و خدای او باشد و جز از طریق آن فرد دانسته نشود، بدون وجود بین و سوگند خوردن از مدعی پذیرفته می شود» (بحرانی، یوسف، ۱۴۱۲: ۱۳۹/۱۴) ثانیاً: شخص مدعی متهم به دروغگویی نباشد. مثلا چنانچه مطالبی از سوی مدعی اظهار شود که قرینه برخلاف مدعای او باشد شاهد بر کذب می شود و مدعای وی پذیرفته نیست. تتبع در متون فقهی بیانگر این است که فقها هر چند به این قاعده عمل کرده اند، ولی در کتب فقهی تحت عنوان قاعده جداگانه و مستقل بحث نکرده اند. تنها کسی که از قدما نسبتا شرح کاملی نسبت به آن ارائه داده، مرحوم میر عبد الفتاح مراغی در کتاب شریف «العناوین الفقهیه» می باشد. (مراغه ای، میر فتاح، ۱۴۲۹: ۱۷۷) دلالتی که ایشان برای این قاعده اقامه کرده عبارت است از:

۱- استقراء و جستجو در موارد مختلف در فقه: به نظر ایشان با مراجعه به موارد مختلف در فقه دیده می شود که فقیهان تحت همین عنوان مسائل مشابهی را فتوا داده اند. این نوع استدلال نوعی نظریه پردازی در تفقه است. در چند

قرن قبل از ایشان یکی از فقیهان بزرگ شیعه، مرحوم یحیی بن سعید حلّی کتابی تحت عنوان «نزهة النظر فی الجمع بین الأشباه و النظائر» تألیف کرد. (محقق داماد، سید مصطفی، ۱۳۹۸: ۱۱۹) در این کتاب این روش بکار رفته که با تتبع در موارد مختلف فقه و یافتن وجه مشترک میان آنها حکمی کلی بدست می آید. به هر حال این روش در فقه شیعه از آن تاریخ معمول گشت. از این قواعد، به قواعد «اصطیادی» تعبیر شده است. (همان) این روش تقریباً نوعی قیاس مستنبط العله می باشد که با یافتن علت و استنباط آن می توان حکم کلی ارائه داد.

مرحوم مراغی نیز از همان روش بهره گرفته و هر چند روایاتی هم در موارد خاصی واصل شده، ولی حکم کلی از آن استخراج کرده اند. از موارد مصداقی جریان قاعده مذکور می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- قبول قول زن در حیض، در پاکی و در عده. که این موارد در طلاق تأثیر دارد.
- قبول قول زوجه در ارث بردن در نکاحی که توسط زوج در غیاب زوجه به نحو فضولی منعقد شده ولی قبل از اعلان رضایت زوجه، شوهر فوت کرده است، که ادعای زوجه مبنی بر قبولی نکاح در صورت زنده بودن زوج، مورد قبول است.

- چنانچه زوجه مستطیع است و می خواهد به حج رود، چنانچه خوف داشته باشد عذر محسوب و حج از عهده او ساقط است. اینکه می ترسد یا نه چیزی است که خودش بهتر می داند و کسی از قلب او آگاه تر از خود او نیست. لذا اگر بگوید نمی ترسم قولش قبول است و شوهر او باید به او اجازه دهد که به حج برود.

- کسی که هم برای خودش تجارت می کند و هم به عنوان مضاربه برای شرکت و در موردی ادعا می کند که برای خودش تجارت کرده نه برای شرکت، قول او قبول است.

در اینجا نکته ای وجود دارد و آن اینکه «ما لا یعلم الا من قبله» بر دو قسم است: یک قسم آن به گونه ای است که هیچ راهی برای شناخت آن وجود ندارد، مانند نیت در مورد کسی که هم برای خودش تجارت می کند و هم به عنوان مضاربه و ادعا می کند که مثلاً برای خودش معامله کرده است. قسم دیگر مواردی است که می شود وضعیت را مشخص کرد، ولی محظورهای شرعی دارد. مثلاً زن را می خواهند طلاق دهند که نمی دانند در طهر واقعه است یا نه و او ادعا می کند که در طهر واقعه است. در اینجا می توان زنی را برای تحقیق به سوی او فرستاد، ولی این کار محظور شرعی دارد. وقتی قول زن را در قسم دوم که امکان تحقیق وجود دارد می پذیریم در قسم اول که هیچ راهی برای شناخت واقعیت نداریم باید به طریق اولی بپذیریم.

۲. روایات: دلیل دیگر بر صحت قاعده مذکور روایات است. از جمله روایات، روایتی است از امام باقر (علیه

السلام) نقل شده که ایشان در مورد ادعای امور مخفی مربوط به زنان، امر به تصدیق آنها نموده است.^۶

^۶ عن ابی جعفر علیه السلام قال: «العدة و الحيض للنساء إذا ادعت صدقت» و عن ابی جعفر علیه السلام: «قول العده و الحيض إلى النساء». (حر عاملی، محمد، بی تا: ۸۷)

۳. سیره عقلا: در بسیاری از موارد اگر به این قاعده عمل نشود در باب حقوق و قضاوت، دادرسی به بن بست می خورد؛ زیرا در بسیاری از موارد نمی توان بین اقامه کرد. عقلا قبول قول را در اینگونه موارد راه حل عقلانی برای زندگی اجتماعی دانسته اند. البته می توان گفت که این قاعده یکی از مصادیق قاعده «اصالة الصحة» در قول و عمل دیگری می باشد. لذا می توان موضوع قاعده را توسعه داد. امروزه در جوامع متمدن بشری قول شخص چه در موارد لا یعلم الا من قبله باشد و چه غیر آن، مورد قبول است. ب عنوان مثال اظهارنامه مالیاتی شخص مورد قبول است و قبول قول اشخاص نوعی احترام به کرامت انسانی است. ممکن است درصدی مردم دروغگو باشند و خیانت کنند، ولی وقتی کلان بنگریم اعتماد به قول دیگران به نفع فرهنگ صدق و راستی است.

با توضیحات مذکور و بیان دیدگاه فقهای عظام، به نظر می رسد بیان اطلاق گونه ماده ۲۸۲ قانون مدنی، کاملاً با دیدگاه مشهور فقها انطباق دارد. این هماهنگی می تواند مؤید آن باشد که نویسندگان قانون مدنی در نگارش این ماده تحت تأثیر نظریه فقهای امامیه بوده اند، نه اینکه موثر از قانون مدنی فرانسه باشند.

۲-۲. زمان اختیار انتساب در بیان حقوقدانان

علی رغم مباحث فقهی مذکور، منتهی قانون گذار در حقوق ایران مقررات مبسوطی در این خصوص وضع نکرده است. با این همه، برای جلوگیری از تشتت آراء، بهتر بود با وضع قواعد تکمیلی، نقص موجود را بر طرف می نمود. در این خصوص بعضی از حقوقدانان گفته اند: «هیچ یک از وضعیت های پذیرفته شده در قانون مدنی فرانسه نمی تواند به عنوان ضابطه ای برای تعیین دین قابل انتساب با موضوع تأدیه در حقوق ایران معیار قرار گیرد». این دسته از حقوقدانان در فرضی که دلیلی برای مرجح دانستن یکی از دیون بر سایر دیون به عنوان دین ساقط شده در برابر ایفاء انجام شده وجود ندارد، گفته اند: «چاره ای جز توزیع موضوع پرداخت بین همه دیون، اعم از دیون با وثیقه و یا بدون وثیقه به نسبت مقدار آنها نیست؛ زیرا با مشخص نبودن دین هنگام پرداخت و نبود مرجحی قانونی، نمی توان پرداخت را به دین خاصی مربوط نمود. لذا توزیع موضوع پرداخت را بین دیون متعدد، نمی توان یک استثناء بر قاعده تجزیه ناپذیر بودن دین تلقی و چنین توجیه کرد که نتیجه توزیع موضوع پرداخت، تجزیه هر یک از دیون متعدد و سقوط قسمتی از هر یک از آنها می باشد و این وضعیت مخالف مقررات ماده ۲۷۷ قانون مدنی که مقرر می دارد: «متعهد نمی تواند متعهد را مجبور به قبول قسمتی از موضوع تعهد نماید، ولی حاکم می تواند نظر به وضعیت مدیون مهلت عادلانه دهد»، است؛ زیرا آنچه در ماده ۲۷۷ که از ماده ۱۲۶۶ قانون مدنی فرانسه اقتباس شده، ناممکن اعلام شده است، ملزم نمودن متعهد له به قبول قسمتی از موضوع تعهد است. در صورتی که موضوع مساله مورد بحث، احتساب موضوع تأدیه پس از تسلیم آن و قبول پرداخت به وسیله متعهدله است که موضوع از شمول ماده ۲۷۷ قانون مدنی خارج است. از همین جهت اگر موضوع پرداخت، مساوی با اندازه هیچ یک از دیون نباشد، پرداخت قسمتی از تعهد با موافقت متعهد له انجام شده و لذا مشمول ماده ۲۷۷ قانون مدنی نیز نخواهد بود تا خروج آن از ماده مزبور استثناء بر حکم این ماده تلقی شود. اگر موضوع

پرداخت، مساوی با بعضی از دیون متعدد یا هریک از آنها باشد، اما مشخص گردد که مدیون هنگام پرداخت، قصد ادای دین مشخصی را نداشته است، هرچند در این فرض، موافقت دائن با تجزیه دین معلوم نیست، ولی این پرداخت نیز با توافق دائن و نه با اجبار او انجام گرفته است و به همین جهت از شمول ماده مذکور خارج است». (شهیدی، ۱۳۷۷، صص ۷۳-۷۶)

این عده از حقوقدانان برای توجیه نظر خود چنین استدلال کرده اند که تجزیه دیون در اثر توزیع موضوع پرداخت بین آنها، در موردی که متعهد هنگام پرداخت، اسقاط دین مشخصی را اراده نکرده باشد، بدون اینکه مشمول ماده ۲۷۷ قانون مدنی باشد، مبتنی بر انس ذهنی و لدنی و مقتضای جمع بین قواعد است؛ زیرا از یک سو، با توجه به اراده طرفین در تملیک و تملک موضوع پرداخت، آنچه متعهد می دهد، بلافاصله پس از تسلیم داخل در ملکیت متعهد له وارد می شود، نه اینکه این انتقال، تا تعیین دین مربوط به تأدیه به تأخیر بیفتد. از سوی دیگر، انتقال مزبور بدون عوض و مجانی صورت نمی گیرد بلکه در برابر سقوط معادل آن از ذمه مدیون تحقق می یابد؛ در نهایت چون ترجیح هیچ یک از دیون از جهت ارتباط با تأدیه، بر دیگری مبنای قانونی ندارد و ترجیح بلا مرجح است، باید پذیرفت که موضوع تأدیه، بین دیون توزیع شده و به تناسب، در برابر قسمت هایی از هر یک از دیون قرار گرفته و سبب سقوط آن قسمت ها شده است. (شهیدی، ۱۳۷۷، ص ۷۶).

در مقابل برخی دیگر از حقوقدانان در تقریرات خود مساله را به نحوی مطرح ساخته اند که گویا ماده ۲۸۲ قانون مدنی برای رفع اختلاف پس از تأدیه انشاء شده است و در آن هنگام نیز اراده مدیون است که می تواند پرداخت را به یکی از دیون منتسب نماید و دقیقاً طبق ممان مبنای مرحوم صاحب جواهر استدلال نموده اند. (امامی، ۱۳۷۲، صص ۳۲۶-۳۲۷).

نهایتاً عده دیگری از حقوقدانان نیز معتقدند با بررسی منشأ تصویب ماده ۲۸۲ قانون مدنی که قانون فرانسه است، تفسیر دیگری موجه تر به نظر می رسد؛ زیرا با مذاقه در ماده ۱۲۵۳ قانون مدنی فرانسه در می یابیم قید «هنگام پرداخت» اختیار مدیون را در انتساب پرداخت محدود به زمان ایفاء می نماید. این ماده چنین مقرر داشته است: «مدیون چند دین، در هنگام پرداخت اختیار دارد پرداخت را به یکی از دیون منتسب نماید». با توجه به اینکه در منابع فقهی حکم خلافی دیده نمی شود، لذا احتمال ابتناء این قاعده بر نظریات فقهی منتفی به نظر می رسد. بنابراین، به احتمال زیاد نویسندگان قانون مدنی به همان حکم ماده ۱۲۵۳ قانون مدنی فرانسه نظر داشته اند، اختلاف در حکم نتیجه ترجمه شتابزده و گرایش به اختصار گویی باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۱۹). اما به نظر می رسد تعمق بیشتر در دیدگاه و فرمایشات فقهای امامیه در مساله مطرح شده این ایده را تقویت می نماید که منشأ اخذ ماده ۲۸۲ قانون مدنی قول مشهور فقهای امامیه بوده است و نویسندگان قانون مدنی با بیان حکمی مطلق اختیار انتساب را چه به هنگام ایفاء و چه حتی پس از ایفاء به مدیون داده اند. از جهت احتمال این دسته از حقوقدانان ضعیف به نظر می رسد.

همچنین اینان، در ادامه گفته اند منطقی این مدیون است که دین خود را اداء می کند و طبیعتاً خود او می تواند اراده کند که کدام دین در برابر مال پرداخت شده ساقط می شود. حال اگر مدیون به هنگام ایفاء از این اختیار انتساب استفاده نکند و به هنگام تسلیم مال به طلبکار تصریحی در خصوص انتساب پرداخت به یکی از دیون به میان نیاورد، اثر پرداخت چیست؟ ماده ۲۸۲ قانون مدنی فقط تصریح دارد به اینکه: «تشخیص اینکه تأدیه از بابت کدام دین است، با مدیون است». اما ماده مذکور به این سؤال پاسخ نمی دهد که آیا اختیار انتساب پرداخت برای مدیون فقط محدود به زمان ایفاء است یا اگر به هنگام ایفاء این مساله را مسکوت بگذارد، بعداً نیز می تواند از این اختیار استفاده کند و بگوید که پرداخت را به حساب کدام دین منظور می نماید؟ در پاسخ گفته شده است: دو فرض در این وضعیت قابل تصور است: فرض نخست: بدهکار تصمیمی در این خصوص نگرفته و محاسبه را به طلبکار واگذار کرده است؛ فرض دوم: به هنگام ایفاء تصمیم گرفته است که مال را برای اسقاط کدام دین می پردازد، ولی این تصمیم اعلام نشده و لذا تصمیم پنهانی بدهکار بر طلبکار مکشوف نگردیده است.

تصمیم بدهکار مانند ایجاب قرارداد در حقوق طرف دیگر مؤثر باشد و لذا در صورتی که تصمیم او در حال ابهام باقی بماند، این قاضی است که باید حل اختلاف نماید؛ زیرا احراز اینکه اراده مدیون به پرداخت کدام دین تعلق گرفته، امر موضوعی است و احراز امور موضوعی دعوا، در حیطه اختیارات قاضی رسیدگی کننده است. بنابر این، قاضی باید برای احراز این امر پیرامون اراده مدیون تحقیق نماید. در این مسیر اماره ها نقش مؤثری در کشف واقع دارند؛ به عنوان مثال، حال بودن دین می تواند اماره ای بر اینکه مدیون قصد ادای آن را داشته است، باشد یا اگر همه دیون حال باشند، قدمت دین، اماره بر این است که مدیون، قصد ادای آن را داشته است. اماره های قضایی قابل استناد، محدود به موارد مذکور نیست و در هر دعوا ممکن است قاضی به اماره خاصی استناد نماید.

نهایتاً اگر به هر دلیل کشف واقع از طریق تمسک به ادله و امارات ممکن نباشد، باید قول مدیون را که صاحب اراده به هنگام ایفاء تعهد است، مقدم باشد، مگر اینکه سوء استفاده از این اختیار مسلم باشد؛ به عنوان مثال، اگر قاضی احراز کند نظر خلاف مدیون، در دعوی که برای الزام به پرداخت دین علیه وی اقامه شده است، برای این است که دعوی در حال جریان را بی نتیجه گذارد، تا خواهان ناچار باشد، تجدید دادخواست نماید؛ نباید به انگیزه سوء او ترتیب اثر بدهد، بلکه قاضی اصولاً باید عدم استفاده از حق انتساب پرداخت را حمل بر این نماید که مدیون اختیار انتساب را به طلبکار داده است و لذا نباید دعوی فعلی وی را به لحاظ ساقط شدن دین، محکوم به بطلان نماید. (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۶۹)

برخی از حقوقدانان بر این نکته یز تأکید کرده اند که در صورت نبودن دلیل یا آمارهای برای احراز انتساب پرداخت باید تأدیه را برای اسقاط دینی منظور نمود که با فایده تر به حال مدیون است (بهرامی احمدی، ۱۳۸۱، ص ۲۳۱)، که این قول همسو با اصل برائت ذمه است و لذا استثنایی بودن اشتغال ذمه اقتضای آن را دارد که وضعیت به نفع مدیون تفسیر شود.

نتیجه گیری

در مواردی که صراحتاً حکم موضوعی در قانون ذکر نشده باشد، ناچاراً باید به قواعد حقوقی و مبانی قهفی و نظریه دکترین حقوقی در خصوص موضوع مراجعه نمود. در مورد بحث حاضر طبق ماده ۲۸۲ قانون مدنی در صورتی که در ابتدا اختیار انتساب پرداخت مدیون مشخص باشد، همان دین مورد انتخاب مدیون ساقط قلمداد می گردد که اثبات این امر تابع قواعد عام اثبات است. اما اگر به هنگام ایفاء مدیون از اختیار انتساب پرداخت استفاده نکرده باشد و این امر ثابت شود که به صورت صریح یا ضمنی اختیار انتساب را مدیون به دائن داده است، طلبکار موضوع پرداخت را به هر دینی که منتسب نموده باشد، باعث سقوط آن می شود. واگذاری اختیار انتساب به دائن بر اساس اصل حاکمیت اراده لازم الاتباع خواهد بود. از طرفی اگر مدیون به هنگام ایفاء از اختیار انتساب استفاده نکرده باشد یا نتواند ثابت کند که موضوع پرداخت را برای اسقاط کدام دین منظور نموده است و واگذاری این اختیار انتساب به دائن نیز محرز نگردد، بر اساس قول مشهور فقهای امامیه و تعلیلی که صاحب جواهر ابراز نموده اند (لان المدیون ابصر علی نیته)، باید به مدیون حق داد متعاقباً نیز موضوع پرداختی را بابت اسقاط یکی از دیون منظور نماید. بر همین اساس می توان گفت قانون گذار ماده ۲۸۲ قانون مدنی را از باب تبعیت از دیدگاه فقهای امامیه تقریر کرده و با انشاء حکمی مطلق اختیار انتساب پرداخت را به مدیون داده است. لذا مطابق این ماده مدیون به هنگام ایفاء اختیار انتساب دارد و چنانچه به هنگام ایفاء از این اختیار استفاده نکرده باشد، متعاقباً نیز می تواند موضوع پرداخت را به یکی از دیون منتسب.

نهایتاً اگر طلبکار مدعی باشد که مدیون موضوع پرداختی را بابت یکی از دیون منظور نموده است و هم اکنون خلاف آن را اظهار می نماید و در این خصوص اختلاف ایجاد شود، بار اثبات این ادعا بر عهده طلبکار است. قاضی محکمه نیز بر اساس اوضاع و احوال و اماره های نوعی می تواند در احراز انتساب پرداخت به یکی از دیون بکوشد. در این صورت اماره و قرائن زیر می تواند مؤثر واقع شود:

۱- اگر یکی از دیون حال و دیگری دیون مؤجل و مدت دار باشد، طبیعتاً باید پرداخت را به دین حال منتسب کرد.

۲- در صورتی که همه دیون حال هستند، از آنجا که انتساب پرداخت به یکی از دیون مطابق قاعده اولیه مقرر در ماده ۲۸۲ قانون مدنی با مدیون است، لذا قاضی محکمه از اوضاع و احوال و اماره ها باید در جهت احراز اراده مدیون بکوشد؛ بنابراین اگر سقوط دینی برای مدیون نفع بیشتری داشته باشد، باید پرداخت را برای آن دین منظور نماید.

۳- اگر برای سقوط یکی از دیون برای مدیون نفعی متصور نباشد، باید پرداخت را برای سقوط دینی منظور نمود که به صورت نوعی مدیونین برای ایفاء آن تمایل بیشتری دارند. بر همین اساس، اگر یکی از دیون حال شده قدیمی تر باشد، باید پرداخت را به آن دین منتسب نمود؛ زیرا به صورت نوعی مدیونین انگیزه بیشتری برای ایفاء دین قدیمی تر دارند.

۴- اگر تمامی دیون از هر حیث حتی قدمت دارای شرایط یکسانی باشند و به هر دلیل، کشف واقع از طریق تمسک به ادله و امارات مذکور ممکن نباشد، باید قول مدیون را که صاحب اراده به هنگام ایفاء تعهد است، مقدم باشد، الا اینکه سوء استفاده از این اختیار از سوی مدیون مسلم باشد؛ لذا قاضی محکمه باید عدم استفاده از حق انتساب پرداخت را حمل بر این نماید که مدیون اختیار انتساب را به طلبکار خویش داده است.

منابع و مأخذ

۱. امامی، سید حسن، **حقوق مدنی**، دوازدهم، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۷۲ ش.
۲. افتخاری، جواد، **حقوق مدنی ۳**، کلیات عقود و حقوق تعهدات، اول، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۲ ش.
۳. بحرانی، یوسف، **الحدائق الناضرة**، اول، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۲ ق.
۴. بهرامی احمدی، حمید، **کلیات عقود و قراردادها**، اول، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۱ ش.
۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، **حقوق تعهدات**، چهارم، تهران، گنج دانش، ۱۳۸۹ ش.
۶. حر عاملی، محمد، **وسائل الشیعه**، قم، موسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، بی تا.
۷. همو، **مجموعه محشای قانون مدنی**، اول، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۹ ش.
۸. شهید ثانی، **الروضه البهیة فی الشرح للমেة الدمشقیة**، بیروت، دار العالم الاسلامی، بی تا.
۹. شهیدی، مهدی، **تشکیل قراردادها**، اول، تهران، نشر حقوقدان، ۱۳۷۷ ش.
۱۰. همو، **سقوط تعهدات**، اول، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۶۷ ش.
۱۱. صفایی، سید حسین، **دوره مقدماتی حقوق مدنی**، نهم، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۹ ش.
۱۲. عدل (منصورالسلطنه)، **حقوق مدنی**، اول، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۷۳ ش.
۱۳. کاتوزیان، ناصر، **قواعد عمومی قراردادها**، اول، تهران، بهنشر، ۱۳۶۸ ش.
۱۴. همو، **نظریه عمومی تعهدات**، اول، تهران، یلدا، ۱۳۷۴ ش.
۱۵. کرکی، علی بن الحسین (محقق ثانی)، **جامع المقاصد**، دوم، قم، موسسه آل البیت، ۱۴۱۴ ق.
۱۶. محقق داماد، سید مصطفی، **قواعد فقه مدنی ۲**، هفدهم، تهران، سمت، ۱۳۹۸ ش.
۱۷. مراغه ای، میر فتاح، **العناوین**، سوم، قم، اسلامی، ۱۴۲۹ ق.
۱۸. موسوی خمینی، روح الله، **البیع**، سوم، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۳۸۵ ش.
۱۹. النجفی، الشیخ محمد حسن، **جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام**، نهم، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۳۸۸ ش.

Neuchatel ,Suisse droit en obligations des Traite ,(۱۹۷۳) .P ,Angel

.Paris ,۲ T ,civil Droit ,(۱۹۹۶) .J Carbonnier .

.Paris ,۴ T ,civil Droit ,(۱۹۹۷) .Id

.Paris ,These ,payement du juridique enatur La ,(۱۹۶۱) .N Catala

de Traite .(۱۹۵۳) .L ,Morandiere la de Julliot et ;H ,Capitant ;A ,Colin

.français civil Code ,(۲۰۱۰) Dalloz .Paris ,۲T ,civil Droit